

بحر هزج -

(۱۴)

بحر هزج مَثْمَن سالم - این بحر را از آن جهت هزج گویند که هزج در لغت آواز با ترنم خوش آینده است. و عرب بیشتر اشعاری که به آواز خوش در سرودها می خوانند درین بحر است. و بعضی گفته اند: هزج گردانیدن آواز است و هر رکن این بحر را در اوّل، و تدّ مجموع است و از پی آن دو سبب خفیف، و این مدد می کند مدّ صوت و گردانیدن آواز را. پس ازین جهت این بحر را هزج نام کردند. و مَثْمَن از آن جهت گویند که هشت رکن دارد و هشت به عربی ثمانیة است. و سالم از آن جهت گویند که در ارکان او زحاف و تغیر واقع نیست. و اصل این بحر هشت بار مفاعیلن است. مثالش مؤلف گوید:

دلا وصف میان نازک جانان من گفتی نکو گفتی حدیثی از میان جان من گفتی
تقطیعش: دلا وصفی / مفاعیلن، میانی نا / مفاعیلن، زکی جانا / مفاعیلن، نمَن گفتی / مفاعیلن. نکو گفتی / مفاعیلن، حدیثی از / مفاعیلن، میانی جا / مفاعیلن، نمَن گفتی / مفاعیلن.

(۱۵)

بحر هزج مَثْمَن مسبّع - مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلان دوبار. مثالش مؤلف گوید:
به زاری می دهم جان و نمی پرسد مرا جانان مسلمانی نمی دانم کجا شد ای مسلمانان
تقطیعش: بزاری می / مفاعیلن، دهم جانو / مفاعیلن، نمی پرسد / مفاعیلن، مرا جانان / مفاعیلن. مسلمانی / مفاعیلن، نمی دانم / مفاعیلن، کجا شد ای / مفاعیلن، مسلمانان / مفاعیلان.

و تسبیغ در اصطلاح عروضیان، زیاده کردن الف بود در میان سبب خفیف که در آخر رکن است. و چون در لن که در مفاعیلن است الف زیاده سازی مفاعیلان شود. و آن رکن را که تسبیغ در واقع است مسبغ گویند به ضم میم و تشدید با و فتح او. و مسبغ گفتن این وزن از آن جهت است که عروض و ضرب او مسبغ است و چون تسبیغ در لغت تمام کردن است، زیاده کردن الف را بر رکن، تسبیغ گفتن مناسب است. و اگر مصراعی ازین وزن با مصراعی از وزن گذشته جمع شود، بیت ناموزون نمی شود به این مقدار تفاوت. و همچنین هر جا که تفاوت نباشد میان دو وزن مگر به این که در آخر یکی نون باشد و در آخر دیگری الف و نون، از اجتماع آن دو وزن بیت ناموزون نشود.

(۱۶)

بحر هزج مثنیٰ مقبوض - مفاعلن هشت بار. مثالش:

شعر:

دلم برون شد از غمت غمت زد دل برون نشد زبون شدم که بود کوز دست غم زیون نشد
تقطیعش: دلم برو / مفاعلن، شد ز غمت / مفاعلن، غمت زد / مفاعلن، برو نشد /
مفاعلن. زبوشدم / مفاعلن، کبود کو / مفاعلن، زدست غم / مفاعلن، زبونشد / مفاعلن. قبض در
اصطلاح انداختن حرف پنجم ساکن است و چون یای مفاعیلن بیفتد، مفاعلن بماند و آن رکن را که
قبض در واقع است، مقبوض گویند به جهت آنکه حرف ازو گرفته شده است. و قبض در لغت
گرفتن است. و مقبوض گفتن این وزن، به آن جهت است که همه ارکان او مقبوض اند. و همچنین
در رکنی اگر زحافی واقع است آن وزن را به اسم آن رکن خوانند. همچنانکه اگر در رکنی شتر واقع
است آن وزن را اُشتر گویند و اگر در رکنی خرب واقع است آن وزن را اخرب گویند و برین قیاس
اسم آن رکن که تغیر در واقع است یا به صیغه اسم مفعول باشد همچو: مسبغ و مقبوض، یا بر وزن
أفعل همچو: اشتر و اخرب.

(۱۷)

بحر هزج مثنیٰ مقبوض مسبغ - مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن دوبار. مثالش:

پری ندارد ای صنم به روشنی جبین چنین بشر دهد ازین پسر که به بود زحور عین
تقطیعش: پری ندا / مفاعلن، ردی صنم / مفاعلن، بروشنی / مفاعلن، جبی چنین /
مفاعلن. بشر دهد / مفاعلن، ازی پسر / مفاعلن، کبه بود / مفاعلن، زحور عین / مفاعلن. اینجا
عروض و ضرب، مقبوض مسبغ است، چرا که چون مفاعیلن را قبض و تسبیغ کنند، مفاعلن شود
و باقی ارکان مقبوض اند.

(۱۸)

بحر هزج مَثْمَنِ اشتر - فاعلن مفاعیلن چهار بار. مثالش:

سرو من دمی بنشین خانه را گلستان کن
 يك دو جام می درکش دَورِ نوش گردان کن
 تقطیعش: سرو من / فاعلن، دمی بنشی / مفاعیلن، خان را / فاعلن، گلستاکن / مفاعیلن.
 يك د جا / فاعلن، م می درکش / مفاعیلن، دور نو / فاعلن، ش گرداکن / مفاعیلن. شتر در
 اصطلاح، انداختن میم و یای مفاعیلن است تا فاعلن بماند. و آن رکن را که شتر در واقع است،
 اشتر گویند، به جهت آنکه شتر در لغت نقصان و عیب است و چون از کلمه ای حرفی از اول و حرفی
 از میانه افتاد، آن کلمه نقصان پذیرفت و معیوب شد. و اینجا چهار رکن اشتر است و چهار رکن
 سالم.

(۱۹)

بحر هزج مَثْمَنِ اخرب - مفعولُ مفاعیلن. چهار بار، مثالش:

دل باز به جوش آمد جانان که می آید بیمار به هوش آمد درمان که می آید
 تقطیعش: دل باز / مفعولُ، بجوشامد / مفاعیلن، جانان / مفعولُ، کمی آید / مفاعیلن.
 بیمار / مفعولُ، بهوشامد / مفاعیلن، درمان / مفعولُ، کمی آید / مفاعیلن. خرب در اصطلاح
 انداختن میم و نون مفاعیلن است تا فاعیلُ بماند مفعولُ به ضمّ لام به جای آن نهند، چرا که عادتِ
 عروضیان چنین است که چون از رکنی چیزی بیندازند و آنچه ماند لفظِ مستعمل نباشد، لفظِ مستعمل
 که بر وزن اوست بجای او نهند به جهت حسن عبارت. و مراد از وزن پیش عروضیان آنست که حرفِ
 متحرک در برابر متحرک باشد و حرف ساکن در برابر حرف ساکن چنانکه گذشت در بیان تقطیع که
 لفظِ طوطی و بلبل بر وزنِ فعلن است. و آن رکن را که خرب در واقع است اخرب گویند به جهت
 آنکه خرب در لغت ویران کردن است و چون اول و آخر چیزی نماند ویرانی تمام به او راه یابد. و این
 جا چهار رکن اخرب است و چهار رکن سالم.

(۲۰)

هزج مَثْمَنِ اخربِ مكفوفِ مقصور - مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلُ دوبار. مثالش مؤلف

گوید، شعر:

تا چند مرا در غم او پند توان گفت چیزی که به جایی نرسد چند توان گفت
 تقطیعش: تا چند / مفعولُ، مرا در غم / مفاعیلُ، م او پند / مفاعیلُ، توا گفت / مفاعیلُ، چیزی
 ک / مفعولُ، به جایی ن / مفاعیلُ، رسد چند / مفاعیلُ، توا گفت / مفاعیلُ. کف در اصطلاح،